



شیخ فضل‌الله نوری از علمای تراز اول تهران و روحانی آزادیخواهی بود که در مهاجرت کبری، مشروطه‌خواهان را همراهی کرد. اما به فراست دریافت مشروطه‌خواهی از مسیر عدالتخواهی جدا شده و ماهیت غرب‌گرایانه‌اش درصدد ضربه زدن به دین و ارزش‌های دینی است. در چنین وضعیتی شیخ فضل‌الله به جهت پاسداری از ارزش‌های دینی تز: «مشروطه مشروعه» را مطرح و با استقامت و پایداری از آن دفاع کرد. در بین این گروه‌های مختلف با مخالفت با آرای شیخ، آغاز به انتقاد از او کردند. کتاب «اندیشه سیاسی شیخ‌فضل‌الله نوری» که توسط انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده است، به بررسی آرای مخالفان شیخ فضل‌الله نوری می‌پردازد که مشروح آن را در زیر می‌خوانید.

■ **شیخ ومؤلفه‌های مشروطیت**

مخالفان شیخ به شکل خاص و مشروطه‌خواهان به طور عام بر آن هستند تا ضمن دستاویز قرار دادن مخالفت‌های شیخ با حکومت مشروطه و ملزومات آن اِسم از قانونگرایی، آزادی‌طلبی، مساوات‌خواهی و… جناح مشروعه‌خواه و بویژه شیخ را به هواداری از استبداد و دیکتاتوری، منفعت‌طلبی، دنیا‌گرایی و بالاخره تجزیر، قشری‌نگری و… متهم کنند و از این نظر بی‌توجه به مبانی عقیده شیخ درباره مشروطه

چرا هیچ کس با شیخ فضل‌الله نوری مناظره نکرد؟!

مخالفان شیخ سکولارهای نو و کهنه

اندیشه و عملکرد شیخ و مشروعه‌طلبی او، شمار بسیار قلیلی از مکتوبات عصر حاضر را به خود اختصاص داده است. این در حالی است که می‌توان به شکلی متقن ادعا کرد در عصر مشروطه، هیچ‌گاه مجالی برای بحث‌های استدلالی و منطقی میان مشروطه‌خواهان و مشروعه‌طلبان به‌دین نیامد و هر یک در فضای خاص و انفرادی و نه تعاملی به ارائه دیدگاه پرداختند. این ماجرا در زمانه حاضر نیز امتداد یافته است، شاهد ادعای فوق و تأمل در تاریخ مشروطه از یکسو حکایت از عدم مواجهه منطقی و مستدل علمای مشروطه‌خواه و مشروعه‌طلب، الا در مواردی نادر همچون حضور سیدین یهپهانی و طباطبایی در حرم حضرت عبدالعظیم، جهت بازگرداندن شیخ و البته بی‌سرانجام ماندن گفت‌وگوهای آنان دارد. و از دیگر سو تدقیق در اشارات پراکنده حاضران در عصر مشروطه و شاهدان تحولات، گزارشگر و حکایت‌کننده این مساله است که از آن جمله می‌توان به روایت «صرالله تفرشی» اشاره کرد. اما قبل از بیان نقل تفرشی درباره این موضوع ابتدا ببینیم موضع او در قبال تحولات مشروطه از زبان خود او چیست: «خدا می داند قصد نگارنده فهمیدن مطالب است و نگارش وقایعات صحیحه و الا ابدا با مشروطه و مشروعه، مستقله و مقننه و غیره کار نداریم، می‌خواهیم بدانیم این انقلاب و آشوب کوتاه خواهد شد یا هر روز در تزیاد است. والله بالله شیخ فضل‌الله ابداً امری نماند و رابطه با او ندارم و مرید او نیستم و مستبد هم نیستم و طالب مشروعبیت یعنی ترقی و تمدن هم هستم و لکن قانون قرآن را بیشتر از همه طالبم»^[۱]

از نقل قول فوق اولاً بی‌طرفی تفرشی استنباط می‌شود و ثانیاً این امر استفاده می‌گردد که به چه میزان هواداری از مشروعه‌طلبان و شیخ در سایه جو سیاسی حاکم، ایستاد و غیرمقبول بوده و اعلام هواداری از شیخ مترادف جانبداری از استبداد و مخالفت با ترقی و پیشرفت قلمداد می‌شده است. به هر حال آنچه در این میان مهم می‌نماید، تأکیدات تفرشی بر نبود فضای تعاملی و گفت‌وگوی استدلالی فی‌مابین ۲ گروه مشروطه‌خواه و مشروعه‌مطلب است: «حیرت من اینجاست که اگر حاج شیخ فضل‌الله حرف بیخود می‌زند و می‌شود جواش را گفت، چرا علمای با علم و عمل که در طهران زیاد هستند که مقوی مشروطیت و طالب آزادی و مساوات هستند، گذشته از علما مردمان با علم هم زیاد هستند و همه مسلمان و دین دارند، چرا جواب شیخ را نمی‌دهند؟ او

■ ■ ■

مفهوم آزادی در اندیشه شیخ شهید

شیخ فضل‌الله نوری، نماینده مجلس شورای ملی در دوره اول مشروطیت

مشروطه‌خواهان از آزادی می‌نویسد: «براساس همین تعبیرات و تلقیات از آزادی بود که در عصر مشروطه، مطبوعات گاه تا آن اندازه آزاد شدند که در انتقاد از دولت و شاه کار را به فحاشی، تهدید و ارباب علنی نوع کشاندند و از هیچ تهمت و افتزایی دریغ نکردند، نمونه بارز این نوع آزادی یسا بی‌بند و باری را در صفحات روزنامه «روح‌القدس» به وضوح می‌توان دید، مدیر آن یعنی «شیخ احمد روح‌القدس تربتی» معروف به «سلطان‌العلمای خراسانی» خود قربانی همان نوع آزادی شد و پس از به توپ بستن مجلس با عده‌ای دیگر از مشروطه‌خواهان به دستور محمدعلی شاه زجر کش و کشته شد. از او بعنوان شهید راه آزادی و یکی از قهرمانان ارزنده انقلاب مشروطه بسیار یاد کردند و فراموش کرده‌اند که بنویسند او یکی از قهرمانان فحاشی و هتاک‌ی بود که درک بسیار محدودی از آزادی داشت.»^[۲]

شیخ، مطلق آزادی و گونه بدون حد و مرز آن را منافی با اسلام و قانون الهی می‌دانست و بر آن بود دامنه نامحدود چنین گونه‌ای از آزادی دامان شرع و دامان ملت را فراخواهد گرفت: «ای برادر! تحریز مگر نمی‌دانی که آزادی قلم و زبان از جهت کثیره منافی با قانون الهی است؟ مگر نمی‌دانی فایده آن، آن است که بتوانند فرقی ملاحظه و زنادقه نشر کلمات کفریه خود را در منابر و لوایح بدهند و سب مؤمنین و تهمت به آنها بزنند و القای شبهات و قلوب صافیه عوام بیچاره بنمایند. ایز عزیز! اگر اساس این اساس مشؤوم مؤدی به ضلالت اعطای حریت مطلق نبود، پس چرا جلوگیری از لوایح کفره نمی‌شد کدام جریده نوشته شد که مشتمل بر طعن اسلام و اسلامیان نبود؟ کدام اداره بود که جریدمش خالی از کفر نبود؟».^[۳]

اعتقادات شیخ مبنی بر تعارض دین با حریت مطلقه را عملکرد افراطی مشروطه‌خواهان هم در عمل و هم در گفتار تأیید کرد و حاصل آن ارائه این جمع‌بندی از ناحیه شیخ در باب ممنوعیت آزادی است: «آزادی از جهات مختلف مغایر با اسلام است، طعن بر اسلام و اسلامیان در جراید، گفتن کلمات کفریه در منابر و مجامع و جراید، انکار ضروریات اسلام، مثل گفتن اینکه مردم حق خود را بگیرند در قیامت کسی پول سکه نمی‌زند، آخوندها از خودشان درآوردند که قسم بخور برو بی‌کارت، نوشتن اینکه اصول دین دوتااست، توحید یعنی اتحاد، اتناق و عدل یعنی مساوات، گفتن اینکه قانون مثل قرآن مجید محترم، شیوع منکرات در معابر…».^[۴]

شیخ در جایی دیگر به تفسیر و تحلیل قانون اساسی و اصول معطوف به آزادی در آن می‌نشیند و با نگاهی فقهی مراتب مغایرت آن با اسلام را چنین تشریح می‌دارد: «ماهه دیگری که در این ضلالت‌نامه آمده است آزادی قلم و آزادی مطبوعات است بعد از تغییرات و تبدیلات عین عبارت این است: عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین آزاد و ممیزی در آنها ممنوع (است). به موجب این ماده بسیاری از محرمات ضروری الحرمه تحلیل شده، زیرا که مستنفا فقط ۲ امر شد و حال آنکه یکی

که خودش را برای گفت‌وگو حاضر کرده و ۲ نفر اعلم بی‌خصومت و ضدیت، گفت‌وگو کنند و رفع مشاجره را نمایند و لیکن از هیچ طرف اثری نتیجه آشکار نشد تا مدت‌ها با این مذاکرات گذشت تا از طرفین کار از پرده خارج شد، بر شدت و حدت طرفین افزود و اسباب هیجان و شورش ملت گردید، به آن اندازه که برای شیخ نوری خطر و ضرر جانی فراهم بود»^[۵].

اسا در میان ۲ طیف افراطی مذکور می‌توان معدودی از نویسندگان و مشروطه‌پژوهان را نیز (اگرچه در اقلیت) احصا کرد که با نگاهی منصفانه به تحلیل مواضع ۲ طیف علمای مشروطه‌خواه و مشروعه‌طلب پرداختند و فارغ از هرگونه قضاوت جانبدارانه کوشیده‌اند به تحلیل ۲ موضوع مبادرت کنند. چنانکه رضا داوری در قضاوتی از رویکرد ۲ طرف معتقد است: «… از میان گروه‌هایی که ذکر شد ۲ طایفه جدی‌تر و قوی‌تر بودند: یک طایفه آنها بودند که به تقلید از نویسندگان اروپایی با استبداد مخالفت نمی‌کردند بلکه در جهت مخالفت با ظلم و جور و استبداد به آثار اروپاییان رجوع کرده بودند؛ طایفه دیگر اصول حکومتی را که از فرنگ اقتباس شده بود و در آن سیاست باید نقل از دین باشد رد می‌کردند، اینها متهم به مخالفت با مشروطه و دفاع از سلطنت شدند. شخص شاخص و مظهر دفاع از شریعت شخص شیخ فضل‌الله نوری بود»^[۶]. چنانکه داوری قضاوت کرده نه علمای مشروطه‌طلب فارغ از دغدغه دین بوده‌اند و نه علمای مشروعه‌خواه هوادار استبداد، بلکه این دوگانگی در زاویه دید هر یک به دین و تعریف انتظارات خاص ایشان از دین بوده است که اختلافات فی‌مابین ایشان را تشدید کرده، آنان را به سمت و سویی ناخواسته هدایت می‌کرد که حاصل قضاوت‌های تاریخی درباره یک گروه پذیرش اندیشه‌های غربی و بازی خوردگی و طیف روشنفکر سکولار و گروه موم حامی استبداد و قشری مذهب و مخالف پیشرفت و ترقی رقم خورده است.

افزون بر داوری، زرگری‌نژاد نیز در مدخل رسائل مشروطیت ضمن آنکه می‌کوشد تحلیلی جامع از مواضع ۲ طرف درگیر در مشروطه یعنی علمای مشروطه‌خواه و مشروعه‌مطلب و همچنین آیدنگان بر ایشان ارائه کند، می‌نویسد: «طرف‌داران مشروطیت و به تبع ایشان کثیری از مورخان نهضت مشروطیت به دلیل تعلقات مرامی و مسلکی نتوانست‌اند تصویر و درکی درست و مطابق با واقع از شالوده همکاری مشروعه‌خواهان یا حداقل از انگیزه‌های واقعی رجال

مشهور این جریان ارائه دهند. در اندیشه ایشان دلایل اصلی و اساسی آن همکاری، دنیا‌گرایی و منفعت‌طلبی ایشان یا به تعبیر «مخیرالسلطنه» دعوا بر سر قالیچه بوده است، اما حقیقت این است که با تأمل در زندگی، سخنان و مواضع مشروعه‌خواهان می‌توان به این نتیجه رسید که آنان به دلیل درک خاص از فلسفه سیاسی در دوران غیبت و احساس خطر شدید نسبت به مخدوش شدن آموزش‌های اسلامی، واقعاً از غلبه لامذهبی در قالب مشروطیت اندیشناک و هراسان بودند و به همین جهت اولاً فلسفه سیاسی خاص خود یا نظام مشروعه را بهتر از مشروطیت و مفیدتر به حال اسلام و مسلمین می‌دانستند، ثانیاًخطر حکومت‌استبدادی (محمدعلی شاه) را کمتر از خطر مشروطه‌طلبانی می‌شمردند که مجلس را قبله‌گاه خود و محل طواف توصیف می‌کردند.اگر تندروی‌های برخی روزنامه‌نویسان را که برخی مقالاتشان همین تصور تهدید اسلام را افزایش می‌داد بر این معنا بیفزاییم، آنگاه باید نتیجه بگیریم صرف نظر از صحت یا عدم صحت تصویر و تلقی مشروعه‌خواهان از تبعات ضداسلامی مشروطیت، اساس دشمنی ایشان با مشروطیت و همکاری با محمدعلی‌شاه را همین رسالت محافظت از ارزش‌های دینی تشکیل می‌داد»^[۷]

در اینجا به بیان این نکته بسنده می‌کنیم که اگر عبارت همکاری‌میان مشروعه‌خواهان ومحمدعلی‌شاه عبارت دقیقی قلمداد شود، آنگاه باید این حق را برای مشروعه‌خواهان دغدغه‌دار دین نیز محفوظ دانست که در شرایط افراطی‌گری‌های مشروطه‌طلبان و اقدامات خشونت‌آمیز آنان، هتاک‌ها و پرده‌ری‌های روزنامه‌های وابسته به ایشان نسبت به مقدسات و علما و بالاخره عدم اتمام عملی‌ها رو طرف و بویژه مشروعه‌خواه به نظر پرمزجاری در باب حکومت اسلامی مطلوب، شاید ایشان حق داشته‌اند محمدعلی‌شاه را که حداقل در ظاهر تا این زمان معاندتی نسبت به دین از خود بروز ن داده بود، بر هتاکان به ساحت دین و علما(مشروطه‌طلبان افراطی) ترجیح دهند.

شیخ فضل‌الله نوری

بی‌نوشته:

- محمد ترکمان، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۱ به نقل از نصرالله تفرشی
- محمد ترکمان، همان، ج ۲، ص ۱۹۱
- رضا داوری، پیشین، ص ۲۵
- غلامحسین زرگری‌نژاد، پیشین (مدخل)، ص ۲۹.

شیخ فضل‌الله نوری، نماینده مجلس شورای ملی در دوره اول مشروطیت

از محرمات ضروریه افتراست و یکی از محرمات مسلمنه غیبت از مسلم است و همچنین ایذاء و سب و فحش و توهین و تحویف و تهدید و نحو آن از الممنوعات الشرعیه و المحرمات الهیه.آزادی این امر او غیر از تحلیل ما حرمه الله است؟ و من حلال، حراماً. حال او معلوم و حکم آن مبین است العجب که در غیر مورد مستننا، منع از ممیزی شد و حال آنکه نهی از منکر از اصول عملیات است و این نویسنده و رای‌دهنده نهی از منکر کرده است و اعجب من ذلک که در ذیل این ماده حکم مجازات برای مخالفت مقرر شد و حواله به قانون مطبوعات شد و این هم غلط و بدعت است، زیرا مجازات مالی در شریعت در ارتکاب منهیات نداریم و در آنجا (قانون مطبوعات) برای این کار مجازات مالی معین نمود.»^[۸]

این بحث را با قرائتی که ملکزاده از مخالفت شیخ با آزادی مطلقه کرده است، خاتمه می‌دهیم. او با اشاره به فرازی از کلام شیخ که می‌گوید: اما چیزی نگذرد که حریت مطلقه رواج، منکرات مجاز، مسکرات مجاز، زنان مکشوف، شریعت منسوخ و قرآن مهجور گردد، می‌نویسد: «شیخ بر این باور بود که پذیرش مشروطه غیرمشروعه، عوامل رواج فحشا و آزادی شرب خمر و مفاسد دیگر را به ارمغان آورده و مردم را افسارگسیخته خواهد کرد و بی‌اعتنایی مسؤولان به اصول و مبانی شریعت را در پی خواهد داشت.»^[۹]

بی‌نوشته

- محمد ترکمان، پیشین، ج۱، صص ۳۲۱-۳۲۲؛ (منطبعه در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم، ۴ رجب ۱۳۲۵)
- جهت کسب اطلاعات بیشتر ر.ک: I saah berline, four essayon liberty oxford press
- ماشاءالله آجودانی، پیشین، ص ۲۸۹
- غلامحسین زرگری‌نژاد، تذکره الغافل، پیشین، ص ۱۷۹
- ر.ک: همان، صص ۱۴-۱۲
- همان، حرمت مشروطه، ص ۱۶۲
- مهدی ملکزاده، پیشین، ج ۳، ص ۹۰.

شیخ

روایتی دیگر از عصر پهلوی

انگلیسی‌ها پس از تصرف نظامی ایران، بر کشور و منابع نفتی آن تسلط کامل و دائم یافتند. تسلط کامل بر ایران از طریق حکومت استبدادی نظامی با کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱/۳ اسفند ۱۲۹۹ ممکن شد. با توجه به مدارکی که وزارت امور خارجه به‌تازگی منتشر کرده مشخص شده است با وجود انکار انگلیسی‌ها، آنها کودتا را برنامه‌ریزی و هدایت کرده‌اند و نیروهای نظامی و سفارت انگلستان در این کودتا نقش داشته‌اند. کودتا را رضا میرپنج که افسر قزاق گمنام و بی‌سوادی بود، برپا کرد. او پس از این کودتا به رضاخان سردار سپه و پس از آن به رضاشاه پهلوی معروف شد. با حمایت نظامی، سیاسی و اقتصادی انگلیسی‌ها رضاخان عملاً به خودکامه نظامی ایران در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ تبدیل شد. کودتای انگلیسی دیگری در دسامبر ۱۹۲۵ باعث شد رضاخان حکومت قاجار را برانزد و خود به پادشاهی برسد. با توجه به اینکه رضاخان با مجموعه‌ای از کودتاها به قدرت رسید و در قدرت باقی ماند و از مشروعبیت و حمایت‌مردمی برخوردار نبود. برای ادامه دیکتاتوری نظامی خود کاملاًوابسته به حمایت خارجی بود. به‌همین دلیل در مقابل فشارهای سیاسی خارجی کاملاًضعیف، شکننده و نگران تبلیغات خارجی مخالف بود. دولت‌های انگلیس، آمریکا، روسیه و حتی فرانسه با آگاهی از این نقطه ضعف رژیم پهلوی، از شرایط بهره‌کمل‌برند و امتیازاتی گرفتند که رژیم مستقل با پشتوانه مردمی هرگز حاضر به اعطای آنها نبود. مهم‌ترین امتیازی که دولت ایران در این دوره اعطا کرد موافقتنامه نفت ۱۹۳۳ بود. امتیاز دیگر، شیلات دریای خزر بود که در سال ۱۹۲۷ به روسیه داده شد. امتیازهای دیگری که به همان اندازه مهم‌است ولی شناخته‌شده‌نیست، امتیازهای باستان‌شناسی است که در فاصله سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۱ به موزه‌های آمریکایی داده شده است. ما در این باره هیچ‌گونه مدرک کتبی پیدا نکرده‌ایم ولی به نظر می‌رسد در اصل توافق بین قدرت‌های سه‌گانه بر سر بارزش‌ترین منابع ایران یعنی آثار باستانی، نفت و خواپار برقرار شده بود. در حالی که آمریکاییان با دقت زیاد خود را از تجارت خواپار و نفت کنار کشیده بودند، انگلیسی‌ها و روس‌ها هم متقابلاً دخالتی در کوشش‌های باستان‌شناسی آمریکایی‌ها در ایران نداشتند. در مقایسه با کوشش‌های باستان‌شناسی بزرگی که آمریکایی‌ها در ایران انجام می‌دادند، فقط باستان‌شناس مهم انگلیسی به نام سر «ژورل استین» در دهه ۱۹۲۰ در ایران کار می‌کرد و بخشی از کار استین هم به نمایندگی از دانشگاه هاروارد بود. تصادفی نبود که آمریکایی‌ها هیچگاه با تسلط انگلیسی‌ها بر امور نفتی ایران به چالش برخاستند و برای انگلیسی‌ها هم هیچگاه برتری آمریکایی‌ها در مسائل باستان‌شناسی ایران مورد تردید واقع نشد. در حالی که کنترل سیاسی و نظامی ایران در دست انگلیسی‌ها بود، باستان‌شناسی ایران بعد از سال ۱۹۲۵ کاملاً به انحصار آمریکایی‌ها درآمد. برخی بر این باورند اعطای امتیاز باستان‌شناسی در ایران به آمریکایی‌ها در برابر ممناعت انگلیسی‌ها از اعطای امتیاز نفت شمال ایران به آمریکا بود. انگلیسی‌ها مصمم بودند جلوی نفوذ آمریکایی‌ها به مسائل نفتی ایران را بگیرند و برای جبران عدم دسترسی آمریکایی‌ها به نفت ایران، دسترسی انحصاری آنها به آثار باستانی ایران را فراهم کردند. روس‌ها هم برای اینکه کاملاً بی‌بهره‌نمانند، در نهایت اختیار شیلات دریای خزر را در دست گرفتند که شامل صادرات پرسود خواپار بود. همانگونه که «آرتور چستتر میلیسپوی» آمریکایی، مستشار کل مالی ایران تا سال ۱۹۲۷، توضیح داده و براساس شواهدی که ارائه کرده، اعطای امتیاز شیلات ۱۹۲۷ به روس‌ها به معنای فروش کامل حقوق و منافع ایران بود. ایران تا پایان دوره امتیاز شیلات در سال ۱۹۵۲ یعنی زمان نخست‌وزیری محمد مصدق، نتوانست اداره شیلات دریای خزر را بازپس گیرد. اعطای چنین امتیازهایی به معنای حیف و میل کامل منابع ثروت ایران بود. آنگونه که میلیسپو می‌گوید رضاشاه در این دوره تا جایی که نتوانست ایران را «وشود» ۲۵ آگوست ۱۹۴۱، نیروهای روسیه و انگلستان به ایران حمله و آن را اشغال کردند. بهانه متفقین برای هجوم به ایران، حضور اتباع آلمان در ایران و تهدید احتمالی آنان بود. حال آنکه حداکثر تعداد آلمانی‌های حاضر در ایران در سال ۱۹۴۱، ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر بود. این رضاشاهی که هرگز مدرکی دال بر اینکه او «طرفدار آلمان‌ها» بود پیدا نشده، به دست انگلیسی‌ها به قدرت نشاندۀ شد و ۲۰ سال در مسند قدرت نگاه داشته شد و دست آخر هم مبلغ هنگفتی پول در بانک لندن پس‌انداز کرد. قوای متفقین که ایران را به اشغال خود درآوردند، بیشتر انگلیسی بودند تا روس. همانگونه که در جای دیگری اشاره شده است، با توجه به اینکه حکومت رضاشاه‌ایانقلابی احتمالی و پراشوب مواجه بود و کارایی‌اش را از دست داده بود، رضاشاه با کودتای انگلیسی دیگری عزل شد و پسرش سپتامبر ۱۹۴۱ به جای او بر تخت نشست. رضاشاه سپتامبر ۱۹۴۱ در یک کشتی انگلیسی با حمایت انگلستان، ایران را ترک کرد و سال‌های باقی مانده عمرش را تحت‌نظر انگلیس‌ها سپری کرد.

منبع: تاراج بزرگ، دکتر محمدقلی مجد، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی